

نگاهی به روابط سیاسی ایران و افغانستان در نیمه‌ی اول سلطنت رضا شاه

□ دکتر یوسف متولی حقیقی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

چکیده

با پایان یافتن جنگ جهانی اول، امان‌الله خان و رضاشاه به فاصله کمی از یکدیگر در افغانستان و ایران به قدرت رسیدند. آن‌ها در سال‌های اولیه حکومت به دلیل تلاش برای تثبیت موقعیت خود ترجیح دادند پرداختن به اختلافات اساسی خود را در مرزها که میراثی از گذشته بود به زمان دیگری موکول کنند و با یکدیگر روابط حسنه داشته باشند. امان‌الله در بازگشت از سفر اروپایی اش میهمان رضاشاه شد اما به دلیل نزدیک شدن پیش از حد به ترکیه رضاشاه به سردی با او رفتار کرد. رفتارهای امان‌الله خان بعد از رسیدن به کابل تا اندازه زیادی ضد ایرانی بود و به همین دلیل باعث قطع روابط سیاسی ایران و افغانستان شد. با سقوط امان‌الله خان، دوران نه ماهه حکومت حبیب‌الله کلکانی معروف به بچه سقا آغاز شد. در این دوره هیچ ارتباط خاصی میان ایران و افغانستان ایجاد نشد و دولت ایران حکومت بچه سقا را به رسمیت نشناخت. با سقوط بچه سقا محمد نادرشاه زمامدار افغانستان شد. به دنبال پیدایی برخی اختلافات مرزی بین ایران و افغانستان، محمدنادر شاه تعیین تکلیف در مورد اختلافات را به عهده‌ی رضاشاه گذاشت اما قتل او مانع از حل اختلافات طرفین شد.

کلیدواژه‌ها: ایران، افغانستان، روابط سیاسی، پهلوی، پیمان‌ها.

با پایان یافتن جنگ جهانی اول، امان‌الله خان و رضاشاه به فاصله کمی از یکدیگر در افغانستان و ایران به قدرت رسیدند. با این تفاوت که امان‌الله خان کار خود را با اعلام جهاد و جنگ بر ضد انگلیس آغاز کرد ولی رضاشاه، با کمک و حمایت آشکار انگلیسی‌ها و از طریق کودتای ۱۲۹۹ خ/ ۱۹۲۰ م در حاکمیت سیاسی ایران مطرح شد. امان‌الله خان

که سخت تحت تأثیر اندیشه‌های پدرزنش - محمود طرزی روشنفکر و ادیب برجسته‌ی افغانی - قرار گرفته بود در آغاز سلطنت برنامه‌های خود را بر مبنای دو محور اصلی: استقلال کامل از انگلیسی‌ها و نوسازی کشور از راه ایجاد دگرگونی‌های ژرف در جامعه و اقتصاد افغانستان، اعلام کرد.^۱ او بعد از جنگ سوم افغانستان و انگلستان که منجر به امضای پیمان صلح راولپندی در سال ۱۲۹۷/۱۹۱۹ شد، برنامه‌ی اول خود را عملی کرد.^۲ مهمترین برنامه‌های رضاشاه نیز پس از رسیدن به قدرت انجام اصلاحات اجتماعی، نوسازی کامل کشور و ایجاد جامعه‌ای شبه غربی با هدف غیر دینی سازی کشور (سکولاریسم)، مبارزه با قبیله گرایی، ترویج ملی گرایی، توسعه‌ی آموزشی و سرمایه داری دولتی بود.^۳

دو کشوری که امان الله خان و رضاشاه در آن به قدرت رسیده بودند، هم از نظر سیاسی وابسته بودند و هم از نظر اقتصادی ضعیف و عقب مانده و همین عامل سبب شد تا دو زمامدار در سال‌های اولیه‌ی حکومت خود به جای پرداختن به روابط سیاسی با همسایگان، بیشتر به دنبال تثبیت موقعیت داخلی خود باشند اما از آن جا که یکی از شرایط اصلاحات داخلی وجود آرامش در مرزها و همسایگان بود این دو زمامدار خیلی زود متوجه یکدیگر شدند، به ویژه این که هر دو پادشاه در راستای بازسازی اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی خود گام بر می‌داشتند. آن‌ها به همین دلیل ترجیح دادند که پرداختن به اختلافات اساسی خود در مرزهای ایران و افغانستان که میراثی از دهه‌های گذشته بود به زمان دیگری موکول کنند.^۴ آن چه مسلم است وابستگی سیاسی رضاشاه به انگلستان و از سوی دیگر مخالفت‌های امان الله با سیاست‌های انگلیس در افغانستان و منطقه، مانع از نزدیکی دو کشور در سال‌های آغازین سلطنت پهلوی شده بود. با این حال امان الله خان در آستانه‌ی قدرت یابی رضاخان و در راستای کسب وجهه بین المللی و اعلام استقلال واقعی کشورش از انگلستان، مجموعه اقداماتی را در پیش گرفته بود. او در سفرهای متعدد خارجی اش به کشورهای اسلامی آنان را به اتحاد اسلامی دعوت می‌کرد. وی در همین راستا از جنبش خلافت که در هندوستان بر ضد انگلیسی‌ها آغاز شده بود، حمایت کرد. او در مساجد مختلفی - مثل مسجد جامع بمبئی - ضمن ایستادن به امامت نماز و ایراد خطبه، مسلمانان را به وحدت و مبارزه با دشمنان و سیاست تفرقه افکنانه‌ی انگلیسی‌ها فراخواند.^۵ امان الله خان برای جلب حمایت شیعیان و به تبع آن دولت ایران، عزاداری امام

حسین 7 را که در زمان پدرش حبیب الله خان و جدش عبدالرحمن خان ممنوع شده بود، آزاد اعلام کرد و حتی خود او در روزهای عاشورا شخصاً در چند نوبت در مجلس تعزیه داری امام حسین 7 حاضر می‌شد.^۶ وی برای استحکام روابط دوستانه‌ی ایران و افغانستان در آستانه‌ی کودتای ۱۲۹۹ / ۱۹۲۱ هیأتی را به ریاست عبدالعزیز خان به تهران فرستاد. عبدالعزیز در تهران پیشنهادهای امان الله را به آگاهی دولت ایران رسانید. این پیشنهادهای او برگیرنده‌ی: افتتاح مذاکرات دوستی، مبادله‌ی سفیر، اقامت کنسول افغانستان در مشهد و برقراری روابط تجاری و پستی میان دو کشور بود.^۷ دولت ایران نیز که در زمره نخستین دولت‌هایی بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخته بود در پاسخ به این اقدام دولت افغانستان، میرزا نصرالله خان خلعت بری اعتلاء الملک را به عنوان سفیر به کابل فرستاد.

مذاکرات دیپلمات‌های ایرانی و افغانی در کابل و تهران بعد از یک سال منجر به عقد یک معاهده‌ی دوستی دوازده ماده‌ای بین دو کشور در سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ شد.^۸ این عهدنامه در واقع بیشتر شروع کار بود چون طرفین تعهد صریحی نسبت به انجام مفاد آن نداشتند. نکته مهم و اساسی این عهدنامه بند ۱۰ آن بود که بر خلاف پیمان‌های قبلی ایران و افغانستان که حکمیت بین دو کشور را در زمان بروز اختلاف به انگلستان واگذار می‌کرد، به کشور ثالث دیگری که مورد قبول دو کشور باشد، می‌سپرد. مطابق فصول این عهدنامه دو کشور برای برقراری روابط دوستانه و رعایت حقوق مأموران سیاسی و شهروندان یکدیگر و داشتن ژنرال کنسول در شهرهای بزرگ، استرداد مجرمین غیر سیاسی و در پیش گرفتن سیاست بی‌طرفی در صورت بروز جنگ، توافقاتی به عمل آوردند.^۹

بعد از مدتی مشارالسلطنه وزیر امور خارجه‌ی ایران و عبدالعزیز سفیر و وکیل مختار دولت افغانستان دو فصل دیگر بر این قرارداد افزودند. فصل اول این الحاقیه در مورد فراهم ساختن تسهیلات برای اتباع دو کشور توسط مأموران متبوع دولت خود و فصل دوم در مورد طایفه‌ها و ایل‌هایی بود که در گذشته به ایران آمده بودند. مطابق این فصل بربری‌هایی (هزاره‌هایی) که قصد مسافرت به افغانستان را داشتند حتماً بایستی تذکره (گذرنامه) خود را به امضاء مأموران افغانستان مقیم ایران می‌رساندند و با قبایل سرحد نشین که در خاک دو کشور بیلاق و قشلاق داشتند در مدت توقفشان در هر کشور مانند

تبعه آن کشور با آن‌ها برخورد می‌شد. در سال ۱۹۲۲/۱۳۰۱ نیز با تلاش میرزا نصرالله خان اعتلاء الملک فصل سومی به این الحاقیه افزوده شد که موارد ذکر شده در فصل دوم را برای ایران تکرار می‌کرد.^{۱۰} این مناسبات سیاسی در شرایطی حاصل شد که رضاخان به رغم سلطه‌ی کامل بر ایران هنوز به تخت سلطنت نرسیده بود.

با به سلطنت رسیدن رضاشاه در سال ۱۹۲۴/۱۳۰۴ روابط ایران و افغانستان بر اساس معاهداتی که در دوران وزارت جنگ و نخست‌وزیری او به امضاء رسیده بود، همچنان عادی و بی‌تنش باقی ماند. امان‌الله خان در سالهای اول پادشاهی رضاشاه اصول سیاست خارجی خود را به گونه‌ای تنظیم کرده بود که موازنه‌ای بین سیاست روس و انگلیس و همچنین ایران و ترکیه در برابر افغانستان ایجاد کند اما به علت تندروی در این سیاست، گاهی زمینه‌های عدم اعتماد هر دو طرف را به وجود می‌آورد.^{۱۱} او در این راستا ضمن حمایت شدن از جانب انگلیسی‌ها، روابطی را نیز با روس‌ها برقرار کرد و برای مستحکم‌تر کردن موقعیت افغانستان در میان دیگر کشورها در سال ۱۹۲۷/۱۳۰۷ سفری را به چندین کشور اروپایی آغاز کرد. وی در راه بازگشت از اروپا و ترکیه به ایران آمد. او در جریان این مسافرت خواهان امضای یک معاهده بین شوروی، ایران، ترکیه و افغانستان شد اما از آن جا که پادشاه افغانستان این موضوع را پیشنهاد کرده بود دولت‌های ایران و ترکیه روی خوشی به آن نشان ندادند.^{۱۲} البته پشت سر این پیشنهاد دولت شوروی قرار داشت که می‌خواست بین چهار کشور مذکور ائتلافی ضد انگلیسی به وجود بیاورد؛^{۱۳} اما تلاش‌های انگلستان مانع از نفوذ بیشتر شوروی در این سه کشور شد و دولت انگلستان بر آن شد تا خود اتحادیه‌ای از این سه کشور به همراه کشور عراق علیه شوروی به وجود بیاورد. ایده‌ای که پیمان سعدآباد در ۱۹۳۶/۱۳۱۶ نتیجه‌ی آن بود.

حضور امان‌الله خان در ایران و ملاقات او با رضاشاه کاملاً رسمی و به دور از هر گونه صمیمیت بود. غبار مورخ افغانی دلیل سرد بودن این سفر را بی‌حجابی ملکه ثریا همسر امان‌الله خان ذکر کرده است؛^{۱۴} اما دلیل اصلی آن را می‌بایست در رفتارهای امان‌الله خان در ترکیه و سخنان او و بستن معاهده‌ی دوستی و اتحاد با ترکیه بدون حضور ایران جستجو کرد. هدف اصلی امان‌الله از نزدیک شدن بیش از حد به ترکیه در واقع به نوعی تهدید کردن ایران بود و گر نه انعقاد پیمان دفاعی بین افغانستان و ترکیه که هزاران کیلومتر از یکدیگر دور بودند، نمی‌توانست معنایی جز تهدید ایران داشته باشد. از یادآوری

این نکته نیز نبایست غفلت کرد که رضاشاه و امان‌الله خان هر دو به کشور ترکیه و شخص مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) در انجام اصلاحات به عنوان یک الگو و سرمشق نگاه می‌کردند و برای نزدیک‌تر شدن به او رقابتی را در پیش گرفته بودند^{۱۵} و مسلماً پیشتازی امان‌الله خان در سفر به ترکیه و پیش از آن امضای پیمان دفاعی بین دو کشور در سال ۱۹۲۳/۱۳۰۲ نمی‌توانست از طرف دربار ایران و به ویژه شخص رضاشاه خوشایند تلقی شود.

این نوع برخورد رضاشاه با امان‌الله خان در تهران باعث شد تا امان‌الله خان بعد از رسیدن به افغانستان، رفتارهای ضد ایرانی از خود بروز دهد. اذیت و آزار ایرانیان مقیم افغانستان، وعده‌ی کمک به یکی از رؤسای بلوچ که بر ضد حکومت مرکزی ایران شورش کرده بود و بالاخره ایراد سخنرانی علیه دولت ایران در لویه جرگه در زمهره‌ی این رفتارها بود. مهدی فرخ سفیر ایران در افغانستان گزارش سخنان ضد ایرانی امان‌الله خان را برای رضاشاه ارسال کرد. دولت شوروی که هنوز در رؤیای ایجاد ائتلاف بین ایران، افغانستان و ترکیه در زیر چتر خود به سر می‌برد از طریق داوتیان سفیر خود در تهران به رضاشاه اطلاع داد که گزارش فرخ نادرست بوده و امان‌الله هرگز سخنی علیه ایران نگفته اما گزارش نماینده‌ی ویژه‌ی رضاشاه از کابل، درستی سخن فرخ را تأیید کرد.^{۱۶} در نتیجه‌ی این رفتارهای امان‌الله خان، روابط دو کشور به حالت تعلیق در آمد و به دنبال آن ایران سفیر خود را از کابل فراخواند.

در این زمان نگاه ویژه‌ی امان‌الله خان به شوروی، نارضایتی شدید انگلیسی‌ها را به دنبال داشت. بنا به ادعای روزنامه ایزستیا چاپ مسکو، دولت انگلستان برای ضربه زدن به دولت امان‌الله، دولت ایران را تشویق به تصرف بخشی از خاک افغانستان و به ویژه شهر هرات کرد. این شایعه تا آن اندازه بالا گرفت که دولت شوروی در یک واکنش رسمی در اوایل سال ۱۹۲۹/۱۳۰۸ اعلام کرد:

«مسلم است که هر گونه کوشش برای تجاوز مسلحانه علیه افغانستان که ممکن است از طرف دولت ایران تحت تأثیر مشورت‌های دول خارجی که دشمنی خود را نسبت به استقلال سیاسی دول مشرق زمین ثابت کرده اند، به عمل آید، برای ایران عواقب بسیار سنگینی در بر داشته، ایران را در صفوف دشمنان استقلال سیاسی دول مشرق قرار داده و از آن‌ها مجزی و

منزوی خواهد ساخت. همچنین واضح است که اتحاد شوروی نمی‌تواند نسبت به چنین اقدامی که به نقض مصونیت افغانستان که از پیش محکوم به عقیم ماندن است، بی‌قید و لابی باشد. از جانب خود لازم می‌داند به اطلاع دولت ایران برساند که در برابر اینگونه تشبیهات نظر منفی داشته و دولت ایران را از عواقب چنین اقدامات بر حذر سازد.^{۱۷}

این دیدگاه در برخی از روزنامه‌های آن روزگار مثل روزنامه‌ی «افغانستان» چاپ لاهور نیز بازتاب داشت. در یکی از مقالات این روزنامه نسبت به ادعاهای ایران در مورد هرات مطالبی نوشته شده بود.^{۱۸} این ادعاها چه درست باشد و چه نادرست نمی‌تواند مخالفتهای دولت انگلستان با سلطنت امان خان و از سوی دیگر سردی روابط بین ایران و افغانستان را در این برهه نفی کند.

در شرایطی که روابط ایران و افغانستان کاملاً رو به سردی نهاده بود در افغانستان اتفاق بسیار مهمی افتاد و آن سقوط دولت امانی بود. برخی از کارهای امان الله خان بعد از سفر اروپایی اش همچون: اعلان بی‌حجابی، فرستادن دختران افغانی برای ادامه‌ی تحصیل به ترکیه، کم توجهی او به شعائر اسلامی، مخالفت با دخالت علما در سیاست و برخی سوء استفاده‌ها از اموال دولتی، واکنش علما و هواداران آن‌ها را برانگیخت. درجه‌ی مخالفت برخی از علما تا به آن حد رسید که او را واجب‌القتل اعلام کردند.^{۱۹} ادامه‌ی مخالفت‌ها با امان الله منجر به پیدایی قیام‌هایی در افغانستان شد. یکی از این قیام‌ها، شورش حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقا بود که زمینه‌ی سقوط امان الله و فرار او به ایتالیا را، در سال ۱۳۰۸/۱۹۲۹ فراهم ساخت. شخصیت و حکومت بچه سقا که بر خلاف حکومتگران پشتون از تاجیکان افغانستان بوده با برخورد منفعلانه‌ی بسیاری از مورخین افغانستان مواجه شده است. بنا به نوشته‌ی میر غلام محمد غبار بچه سقا «از اداره‌ی یک کشور که هیچ، بلکه از اداره حسابی یک قریه هم عاجز بود».^{۲۰}

بچه سقا که مدت حکومتش تنها ۹ ماه به درازا کشید برنامه‌های نوسازی امان الله خان را متوقف کرد و قانون اساسی را از میان برداشت. او که خواندن و نوشتن را نمی‌دانست در یک سخنرانی در کابل برنامه‌های خود را این گونه اعلام کرد:

«... مه اوضای [اوضاع] کفر و بی‌دینی و لاتی گری حکومت سابقه ره دیده و برای خدمت دین رسول الله کمر جهاد بسته کدم تا شما بیا درها ره [برادرها را] از کفر و لاتی

گری نجات بتم، مه بادازی [بعد از این] پیسه [پول] بیت المال به تعمیر متب [مکتب] خرج نخات کدم [نخواهم کرد] بلکه همه ره به عسکر خود میتم [می‌دهم] که چای و قند و پلو بخورن و به ملاها میتم که عبادت کنن، مه مالیه... گمرک نمی‌گیرم... دگه مه پاچای [پادشاه] شماستم و شما رعیت مه می‌باشین. برین بادازی همیشه سات خوده تیر [تیار] کنین [آماده کنید]. مرغ بازی، بود نه بازی کنین و ترنگ تانه خوش بگذرانین».^{۳۱} بچه سقا بر خلاف رویه حکومتی و سیاست داخلی و تصور کشورهای خارجی، در مورد سیاست خارجی افغانستان رویه‌ی مثبتی در پیش گرفت. او در اولین اقدام عطاء الحق را که فردی آشنا به امور سیاسی بود به عنوان وزیر امور خارجه افغانستان انتخاب کرد و به او مأموریت داد تا به سفارت خانه‌های خارجی رفته و به آن‌ها اطمینان دهد که دولت او هیچگونه نظر سوئی ندارد و لذا از آن‌ها خواست که حکومت او را به رسمیت بشناسد.^{۳۲} بچه سقا همچنین اعلام کرد که تمام معاهده‌های منعقد شده بین افغانستان و دیگر کشورها را به رسمیت می‌شناسد. اما هیچ کدام از این اقدامات سبب نشد که دولت‌های خارجی از جمله دولت ایران حکومت بچه سقا را به رسمیت بشناسند.^{۳۳} در دوران حکومت بچه سقا به غیر سفارت خانه‌های سه کشور ایران، ترکیه و شوروی، بقیه سفارت خانه‌های خارجی در افغانستان تعطیل شد.^{۳۴}

در مورد روابط ایران و افغانستان در دوره‌ی حاکمیت بچه سقا هیچ تحرک خاصی دیده نشده است فقط در این زمان روزنامه‌ی محلی «فریاد» که در هرات چاپ می‌شد، خبری درج کرد که از طرف بچه سقا، حاج محمود خان تاجر هروی مقیم مشهد به نمایندگی افغانستان در مشهد منصوب شده است تا امور ژنرال کونسولگری این کشور را اداره کند ولی همین روزنامه در شماه‌ی بعدی خود این خبر را تکذیب کرد.^{۳۵}

اعمال و شیوه‌ی کشور داری بچه سقا باعث نارضایتی مردم و قبایل گردید و به همین دلیل در گوشه و کنار افغانستان شورش‌هایی علیه او بر پا شد. از سوی دیگر حکومت او مورد موافقت دو قدرت بزرگ آن روزگار یعنی شوروی و انگلیس هم نبود. علت حمایت ضمنی و اولیه انگلستان از بچه سقا، صرفاً مخالفت با امان الله خان بود که به توصیه‌های این کشور در مورد نزدیک نشدن به روسیه وقعی ننهاده بود. با سقوط امان الله خان انگلیسی‌ها به دنبال یافتن مهره‌ی دلخواه خود بودند و هنگامی که محمد نادر خان یکی از کارگزاران دولت امانی به عنوان یک مدعی در افغانستان مطرح شد، از او حمایت کردند.

محمد نادر خان توانست بر نیروهای بچه سقا فایق آید و او را سرنگون کند و خود با عنوان محمد نادرشاه بر تخت سلطنت افغانستان تکیه زند. او که در دست یابی به قدرت از حمایت انگلیسی ها برخوردار بود، بار دیگر دست آن ها را در سیاست خارجی افغانستان باز گذاشت.^{۲۶} او در سیاست های داخلی خود نیز دنباله رو برنامه های امان الله بود اما این کار را با احتیاط فراوان انجام می داد. وی در زمینه ی سیاست خارجی نیز از راه و روش امان الله خان تبعیت می کرد با این تفاوت که برای دولت انگلستان جایگاه خاصی قائل بود.^{۲۷}

بعد از قدرت یابی محمدنادر شاه در افغانستان، دولت ایران با مخابره ی تلگرافی به کابل، حکومت او را به رسمیت شناخت و در ضمن از سفیر خود در کابل خواست که با دولت جدید به گونه ای رفتار نماید که آن ها این طور استنباط کنند که: «ما از حکومت امان الله راضی نبودیم و بچه سقا را نیز به رسمیت نمی شناختیم». در ادامه این سیاست دولت ایران سفارت خود را در کابل به سفارت کبرا ارتقاء داد.^{۲۸}

به رغم وجود روابط حسنه بین ایران و افغانستان در سال های اولیه سلطنت محمدنادر شاه، اوضاع در مناطق مرزی دو کشور ناآرام بود. مأموران دو طرف در این زمان اتهاماتی علیه یکدیگر وارد می کردند. مسئله احداث نهر و انحراف آب در خاک خودی که باعث کمی آب در خاک طرف مقابل می شد یکی از مهمترین این اتهامات بود. به عنوان مثال دولت ایران نسبت به احداث نهر توسط شیر احمدخان در داخل خاک افغانستان اعتراض داشت.^{۲۹} چون احداث نهر سراج که عملیات آن در سال ۱۹۱۱/۱۲۹۰ شروع شده بود در سال های بعدی به علت شرایط خاص افغانستان تعطیل شده بود و اکنون دوباره کارهای ساختمانی آن از سر گرفته شده بود.^{۳۰} از طرف دولت افغانستان نیز اتهامات مشابهی به دولت ایران زده می شد که دولت ایران آن ها را قبول نداشت. به عنوان مثال رئیس مالیه سیستان نامه ای در اسفند ۱۳۰۸/۱۹۲۹ به وزارت مالیه (دارایی) فرستاد و اتهام احداث نهر توسط رعایای ایرانی را تکذیب کرد.^{۳۱} دولت ایران که همچنان شاهد اتهامات مقامات افغانی در مسائل مرزی بود طی نامه ای در اردیبهشت ۱۳۰۹/۱۹۳۰ از وزارت دارایی خواست تا از مقامات محلی بخواهد که تا انعقاد قراردادی اصولی در مورد رود هیرمند از انجام هر گونه حرکتی که منجر به درگیری و بروز مشکلات شود خودداری کنند. به دنبال گفتگوهای متعدد و درخواست های مکرر ایران در مورد استفاده از آب رود هیرمند در دی ماه ۱۳۱۰/۱۹۳۱ کمیسیون مشترکی در بند کوهک تشکیل شد.

تلاش‌های این کمیسیون و مذاکرات بعدی نیز با توجه به راضی نشدن طرفین در دادن امتیاز به یکدیگر ره به جایی نبرد. در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ با افزایش درگیری از جانب افغانها و به ویژه ادعای آن‌ها نسبت به مالکیت موسی آباد روابط دو کشور از حالت عادی خارج شد. دولت ایران برای اینکه وضعیت حادثر نشود از سفیر خود در کابل خواست که موضوع را با پادشاه افغانستان در میان بگذارد. با توجه به روابط خوب بین دو پادشاه، نادر شاه در جواب اعلام داشت که: « تعیین تکالیف را به نظر شخص اعلیحضرت رضاشاه واگذار می‌کند.»^{۳۲} اما حوادث روزگار به محمدنادر شاه اجازه نداد که شاهد این تعیین تکلیف باشد چون وی اندک زمانی بعد و در طی یک مراسم اهدای جایزه در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ به دست پسر یکی از خدمتکاران خود به قتل رسید.

پی‌نوشت

۱. انوشه، حسن، [سرپرست]، دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در افغانستان)، ج ۳، تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، ۱۳۷۵، ص ۱۶-۱۱۴.
۲. متولی حقیقی، یوسف، افغانستان و ایران، پژوهشی پیرامون روابط سیاسی و چالش‌های مرزی از احمدشاه درانی تا احمدشاه قاجار، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۶.
۳. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۴.
۴. فولر، گراهام، قبه عالم ژئوپولیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۲۵۸.
۵. حائری، عبدالهادی، آزادی سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران، مشهد، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۷.
۶. فرخ، سیدمهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، نقد و تصحیح با همکاری کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی، قم، احسانی، ۱۳۷۱، ص ۴۴۲.
۷. غبار، میرمحمد غلام، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، قم، پیام مهاجر، ۱۳۵۹، ص ۱۲۳۸.
۸. متولی حقیقی، ص ۳۲۶.
۹. شاکریان، شاهرخ و شکوه فقیری، مجموعه توافق‌های تشریفاتی ایران و سایر کشورها، ج ۱، بخش ۱، تهران، اداره کل قوانین و مقررات کشور، ۱۳۷۵، ص ۵۵۹.
۱۰. فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۹-۴۴۵.
۱۱. متولی حقیقی، ص ۳۲۷.
۱۲. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، قم، وفایی، ۱۳۷۴، ص ۲۹-۵۲۸.

۱۳. بیات، کاوه، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران، ۱۱- ۱۳۰۷، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴، ص ۱۲۵.
۱۴. غبار، ص ۷۶-۱۲۷۵.
۱۵. آق پیکار، فیصل، فاجعه افغانستان، ترجمه سعید سخاوند، تبریز، دارالتبلیغ اسلامی، بی تا، ص ۲۴۱.
۱۶. فرخ، سیدمهدی، خاطرات سیاسی فرخ، تهران، جاویدان، بی تا، ص ۲۳۲.
۱۷. مستوری کاشانی، ناصر، افغانستان دیپلماسی دو چهره، تهران، ایرانشهر، ص ۳۸.
۱۸. مرکز اسناد وزارت خارجه، سند شماره ۴۰، کارتن ۱۶.
۱۹. حائری، ص ۱۹۷.
۲۰. غبار، ص ۱۲۹۸.
۲۱. باستانی پاریزی، ابراهیم، «گرفتاری‌های قائم مقام»، مجله یغما، سال ۲۸، شماره ۱۱ (۱۳۵۴ش)، ص ۸۲-۸۱.
۲۲. روزنامه اطلاعات، سال چهارم، شماره ۸۴، ۱۶ تیرماه، ۱۳۰۸.
۲۳. آدمک، نودویک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه محمدعلی زحما، کابل، نشراتی افغان کتاب، ۱۳۴۵، ص ۴۵.
۲۴. فرهنگ، ص ۵۸۳.
۲۵. اطلاعات، سال چهارم، شماره ۸۹۶، ۳ مهرماه ۱۳۰۸.
۲۶. متولی حقیقی، ص ۳۳۲.
۲۷. ناصری داودی، عبدالمجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۶-۲۱۵.
۲۸. فرخ، خاطرات سیاسی، ص ۲۳۲.
۲۹. مرکز اسناد وزارت خارجه، سند شماره ۳۳، کارتن شماره ۱۱.
۳۰. ولیان، عبدالعظیم، اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان، تهران، زوار، ۱۳۴۰، ص ۱۵۳.
۳۱. مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سند شماره ۳۳، کارتن شماره ۱۱.
۳۲. ارفع، حسن، در خدمت پنج سلطان، ترجمه سیداحمد نواب، تهران، مهر آئین، ۱۳۷۷، ص ۲۸۴.